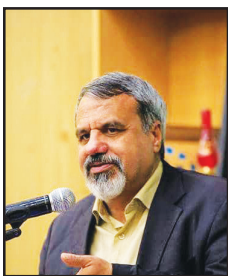


فاطمه لشکری (راجیل کرمانی)

یلدا شده، با مهر غزلخوان باشی
مانند انار ساوه خندان باشی
امشب که زمین دست و دلش می لرزد
باید که برای مردمان جان باشی



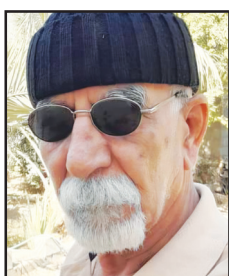
علیرضا تیموری

شب یلدا انار می چسبد
موز، کیوی، خیار می چسبد
هندوانه هلو شلیل انگور
میوه شهنسوار می چسبد
تا توانی بخور ز هر چیزی
تا سحر انفجار می چسبد
مرغ و ماهی کباب یا جوجه
زمزم گازدار می چسبد
گفت یک مختلس به من آرام
پسته با خاویار می چسبد
فال حافظ بگیر و بعد بخوان
غزل شهریار می چسبد
شاهنامه بخوان عزیز دلم
رزم اسفندیار می چسبد
یک نفر گفت پیش فردوسی
نرخ بوند و دلار می چسبد
بعد از اینها رباب و جنگ و سماع
نغمه نی سه تار می چسبد
شعر خوانی مرام شاعر هاست
بعد از آن هم شعار می چسبد
پسته ها زیر تخمه ها مخفی
پسرم استتار می چسبد
برف و باران چرا نمی بارد
توده پر فشار می چسبد
دختری گفت در شب چله
شوهر پولدار می چسبد
یک نفر مست گفت با مستی
خمر باشد خمار می چسبد
بزم عیشی اگر که برپا شد
چیپس، ماست، زهرمار می چسبد
میهمان چونکه رفت از خانه
خلوتی با نگار می چسبد
گر بخواهی ز زن خلاص شوی
سفر قندهار می چسبد
در زمستان و اول دی ماه
بندر چابهار می چسبد
با چنین وضع مملکت تنها
گریه زار زار می چسبد

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com



ی.ع.آصف

شب یلدا به جای هندوانه
به جای سیب و نارِ دانه دانه
درون سفره ام غمبادحزنست.
چه جای عیش و آواز و ترانه

بجز نامی ز یلدا نیست در یاد
تمامی خاطراتش رفته برباد
همه مستند از جام تغافل
ازین غفلت هزاران بار فریاد

شبی کز دامنش خورشیدزاید
دوامش جان من دیری نباید
ولی ترسم کزین لیل مُطوّل
اصولن هیچ خورشیدی نزاید

مجال عشرت و دلدادگی نیست
سخن از عشق غیرازسادگی نیست
همه در قید و بند خود گرفتار
کسی در کسوت آزادگی نیست

چنین یلدا اگر آید دوصدبار
گره هارا گشودن نیست در کار
همینکه یکشب از آصف سرآید
رهایی کی رسد بر هر گرفتار



علی توکی

دُرِ دریای عشق بی کرانم
نشانی از نشان بی نشانم
بهار آسا بیا در فصل پاییز
که از نو سبز گردد باغِ جانم

ندارد ره خزان در «خلوت باغ»
نه بر برگ درختش ذره ای داغ
در آن گر با دو صد دیده بگردی
نبینی رنگ جغد و لانه زاغ



اشرف السادات کمانی

یلدا زنی که گیس سیاهش سپاه شب
خسته ز طولِ آخرِ پاییز بسته لب

یلدا میان آذر و دی ماه پُل زده
این ابتدای بازی و آن مات در عقب

بستان بدون برگ و دلِ ریشه در تپش
سلول های شاخه ی خشکیده در طرب

یلدا به عشق، عاشقی هر مرغ عشق شد
چون آتش است، جان و تنش بُرده زیر تب

شاید که هندوانه ی شیرین خنک کند
گرمیِ عاشقانه ی آجیل با رطب

امشب که فال حافظ شیراز گفته است
خوش باش و شادِ شاد اگر چه، که در حلب

در لحظه های خلسه ی بیخود شدن ز خود
عشق آورَد تالو خورشید را به شب



نیره فتحی

(یلدا)

یلدا که می رسد به زمستان، سلام کن
زیباتر از بهار، خزان را تمام کن

پیوندِ آخرین، شبِ پاییز را به دی
جشنی بگیر و آذرِ عشقی به جام کن

مهمان نشسته میوه و آجیل را بچین
بنشین کنارشان همه را احترام کن

حافظ بخوان و حال خوشی را رقم بزن
با فالِ خوب لذتِ شعری به کام کن

شوری بیافرین و به محفل صفا بده
فصلی به مهر را به جهان مستدام کن



شهرزاد دهش

باد طوفانی خزان را ماجراجو میکشد
بوته بشکسته را، غلتان به هر سو میکشد
با درخت پیر صد ساله، نهال تازه پا
باد ناخوش شاخه ها، خصمانه گیسو میکشد
باد می رقصد میان شاخه های نیمه جان
هر وزش در شاخه ها، برگی به زانو میکشد
موسم کوچ پرستو جملگی در جنب و جوش
باد سرکش لانه ها ویران، فراسو میکشد
این نبرد نابرابر باد و باران همزمان
تا زمستان باد یغماگر بیا هو میکشد
فصل زیبا با هزاران طرح نیکو، طیف رنگ
برگ افرازی، خزان را، معرفت جو میکشد
فصل پاییز از نفس افتاده تا آغاز دی
شاخه ها را همچنان نقشینه، نیکو میکشد
شد به اقبال زمستان فرش قرمز زیر پای
با سخاوت بزم شاهی پر تکاپو میکشد
برگ را چون ریشه ای زر، طرح جادویی کشد
جشن یلدا پیشکش، با تهنیت گو میکشد



فرحناز حق شناس

معاشقه ی انگشتان تو
وُ گیسوان من
شنیدنی ترین
قصه ی شبهای یلداست

×
در می زند
می آید
می نشیند
می چکد خاطره
از دستانش
نوید نور می دهد و
ندای شادی در جیب هایش
یلدا
خوش آمدی